

# ماهیت و مسائل افلاطون‌پژوهی

## بجی مقدماتی

۱

«هر چه زاده شود بیشک نابود خواهد شد.»<sup>۱</sup> بله؛ اما دیالوگهای افلاطون تا به امروز باقی مانده و چنین پیداست که در آینده‌ای نزدیک نیز نابود نخواهد شد. هر سال این دیالوگها را از نو ترجمه یا تصحیح می‌کنند و بر آنها تعلیقه می‌نویسند و درباره آنها و مصنفشان می‌پژوهند. شمار این پژوهشها را کسی نمی‌داند. بزرگترین مانع احصاء پژوهشها البته مشکل زبان است. می‌دانیم که به تقریباً ششصد زبان زنده دنیا می‌توانیم ترجمه‌ای از دیالوگهای افلاطون بیابیم. می‌دانیم هر سال و به زبانهای مختلف هزاران پژوهش آکادمیک و غیره منتشر می‌شود که موضوع و مرجوعشان افلاطون و دیالوگهای اوست. زمانی جerald پرس گزارش داد که سوای رشته کلاسیکس (Classics) در ۲۱ رشته دانشگاهی کتب و مقالاتی نوشته‌اند که دیالوگها از موضوعات اصلی آنها بوده است. این آمار سال ۱۹۹۶ است.<sup>۲</sup> در این آشفته بازار نمی‌شود بدرستی فهمید اصلاً چرا دیالوگها را می‌خوانند و این قرائتها بناست به حل کدام مسائل رهنمون شود. چه باید کرد؟

دسته‌بندی راهی ساده برای کاهش آشفتگی است. می‌توان پژوهشها را دو دسته کرد و آنها را افلاطون‌پژوهی (Platonic Forschung) و افلاطون‌خوانی (Platonic Study) نامید. اینها برگزیده من است؛ دیگران معادلهای دیگری پیشنهاد کرده‌اند و خواننده

می تواند آنچه را بهتر می داند برگزیند.<sup>۳</sup> باری، پاسخ «چرا دیالوگ می خوانم؟» معیار دسته بندی حاضر است.

پاسخهایی که به این پرسش می دهند دسته بندی می توان کرد. حتی می توان پیشتر رفت و زندگان را دو دسته کرد: اکثریتی که دیالوگها را نمی خواند و اقلیتی که می خواند. این خوانندگان را هم می توان دو دسته کرد: اکثریتی که دیالوگها را از سر تفنن می خواند و اقلیتی که از سر توغل می خواند. خوانندگان متوغل را می توان دو دسته کرد: اکثریتی دیالوگها را می پژوهد تا پاسخی برای فلان مسئله معاصر بیابد و اقلیتی دیالوگها را می پژوهد تا پاسخی برای فلان مسئله کهن بیابد و به اقتضای گامی<sup>۴</sup> می توان اولی را پیرو روش مدرسی (scholarly approach) و دومی را پیرو روش تاریخی (~ historical) نامید. پیروان روش تاریخی را می توان دو دسته کرد: اکثریتی که مسئله ایشان در بیرون مرزهای دیالوگهاست و به «تاریخ تأثیرات آرای افلاطون» (تاریخ پلاتونیسیم) علاقه دارد و اقلیتی معتقد به ارزش ذاتی دیالوگها. همه پیروان روش مدرسی و اکثر پیروان روش تاریخی را افلاطون خوان می نامم و اقلیت معتقد به ارزش ذاتی دیالوگها را افلاطون پژوه. ذکر مثال احتمالاً موجب درک بهتر مطلب بشود. سومپوسیون (Sumposion)<sup>۵</sup> را در نظر بگیریم. کسی سومپوسیون می خواند محض لذت یا افزایش اطلاعات یا گذران اوقات فراغت؛ او خواننده متفنن است. کسی می خواند برای پژوهش؛ او خواننده متوغل است. کسی سومپوسیون را برای فهم بهتر مسائل همجنس خواهی در عصر حاضر می پژوهد؛ او پیرو روش مدرسی است.<sup>۶</sup> کسی سومپوسیون را می پژوهد که بداند تلقی یونانیان قدیم از همجنس خواهی چه بوده؛ او پیرو روش تاریخی است.<sup>۷</sup> و کسی هم می پژوهد تا بتواند رد این دیالوگ را در تمدن عربی بیابد؛ او پژوهنده پلاتونیسیم است.<sup>۸</sup> این سه را افلاطون خوان می نامم. و بیشک کسان دیگری را نیز می شود یافت که افلاطون خوان (به همین معنی مورد نظر) باشند. افلاطون پژوه کیست؟

افلاطون پژوه به ارزش ذاتی دیالوگهای افلاطونی باور دارد. «چرا دیالوگهای افلاطون را بخوانیم؟» مدرّس و محصّل رشته فلسفه احتمالاً پاسخ می دهند که افلاطون فیلسوف بس بزرگی است، کل فلسفه پانویسی بر افلاطون است، اگر دیالوگها را نخوانیم فلسفه نخواهیم آموخت و مانند اینها. این قبیل پاسخها افلاطون پژوه را احتمالاً راضی نخواهد کرد. او اگر هم با این تلقی که افلاطون «فیلسوف بزرگ» (و بنابراین همردۀ ارسطو و کانت و دکارت و هگل) است شدیداً مخالف نباشد،<sup>۹</sup> اقلّ متذکر می شود که افلاطون فقط فیلسوف نیست.<sup>۱۰</sup> وایتهد<sup>۱۱</sup> احتمالاً تصور نمی کرد سخنش چنین ساده از زمینه اصلی بحث کنده و تحریف شود<sup>۱۲</sup> اما یقیناً فیلسوف بزرگ معاصرش که دیالوگها را نخوانده بود می شناخت. ویتگنشتاین هنگام نشر رساله منطقی - فلسفی هیچ دیالوگی نخوانده بود. معدودی را سالها بعد از روی ترجمۀ عوامانه ای خواند و سرانجام رک گفت اگر بناست کار افلاطون را فلسفه بنامند او هیچ رغبت ندارد این نام را به کار خودش اطلاق کنند.<sup>۱۳</sup> مؤسس فلسفه جدید نیز در قواعد هدایت ذهن خوانندگان را از صرف وقت برای قرائت آثار افلاطون (و ارسطو) منع می کرد. این آثار به عقیده دکارت از قماش قصص و روایات است؛ شاید جالب باشد اما علم نیست.<sup>۱۴</sup> بیشک همیشه استثنا هست. جیمز میل به آثار نیکوی قرائت دیالوگهای افلاطونی در تربیت روحی و فکری انسان اعتقاد راسخ داشت و پسرش را به همین دلیل مجبور کرد در ایام کودکی همه دیالوگها را به زبان اصلی بخواند.<sup>۱۵</sup> همیشه استثنا هست و «احتمالاً» جان استیوارت میل استثنائی است بر قاعده کسی با خواندن دیالوگها فیلسوف نمی شود.<sup>۱۶</sup> افلاطون پژوه این قاعده را خوب می شناسد. می داند در دپارتمان فلسفه درباره افلاطون و دیالوگهایش حرفها می زنند؛ همچنانکه در سایر دپارتمانها مثل ادبیات و حقوق و ریاضی و علوم تربیتی و علوم سیاسی و فیلولوژی و محیط زیست و هنر و صد البته در بیرون از دنیای محدود دانشگاهی حرفها می زنند.

لابد اکنون بهتر می‌توان معنای «ارزش ذاتی دیالوگها» را فهمید. اصل برای استاد فلسفه خود فلسفه است و برای استاد نقاش خود نقاشی. آنان از منظر حوزه تخصصی خود به دیالوگها می‌نگرند. یکی فایدون را برای اطلاع از براهین اثبات/رد خلود نفس می‌خواند، دیگری برای پژوهش درباره تابلو مرگ سقراط داوید؛ سومی برای آگاهی یونانیان از هویت قومی خود و فرقتشان با اهالی آسیا در فایدون IO9B شاهی می‌یابد؛ چهارمی فایدون را سندی مهم درباره رسوم آتنی اعدام در پایان سده پنجم می‌داند؛ به قول شاعر هر کسی از ظن خود یار افلاطون می‌شود. افلاطون پژوه فایدون را می‌خواند چون دیالوگی است نوشته افلاطون. **اصل برای افلاطون پژوه** فلسفه یا تاریخ یا هنر یا ادبیات نیست، **خود افلاطون است و دیالوگهایش.**

کسی که چنین ارجی برای دیالوگها قائل است نمی‌تواند به خواندن ترجمه آنها اکتفا کند. او مشتاق قرائت متن اصلی است. نشانه بارز افلاطون پژوه همین است که می‌تواند متن اصلی دیالوگها را بخواند زیرا سالیانی را صرف یادگیری یونانی قدیم کرده است. برخی افلاطون پژوهان سرانجام یک یا چند دیالوگ را برای خوانندگان متوغل یا متفنن ترجمه می‌کنند و بهترین ترجمه‌های کنونی دیالوگها حاصل کوشش آنهاست. برخی دیگر که شمارشان از گروه مترجمان بسیار کمتر است به راه دشوارتر تصحیح و تلفیق نسخ و مخطوطات پا می‌گذارند، به این امید که ویراست جدید فلان دیالوگ با آنچه افلاطون نوشته بوده است بیشتر همسان باشد. و بالاخره همگی افلاطون پژوهان پیوسته می‌کوشند تا تفسیرهای بهتری از فلان دیالوگ، از فلان کاراکتر، از فلان بند یا جمله یا حتی کلمه عرضه کنند و نکته‌های نوتر را درباره دنیای عظیم دیالوگهای افلاطونی به ما بیاموزند. برخی افلاطون پژوهان را در دیارتمانهای فلسفه می‌توان یافت؛ برخی را در دیارتمانهای ادبیات؛ شماری را در دیارتمانهای دیگر یا بیرون دانشگاهها. وجه اشتراک ایشان در منشأ است: همگی از رشته کلاسیکس می‌آیند. به این ترتیب پیداست که

افلاطون‌پژوه در ایران نیست زیرا رشته کلاسیکس در ایران نیست. شمار سخت اندکی از اهالی این کشور در پرتو عشق و علاقه و کوشش شخصی توانسته‌اند یونانی قدیم را بیاموزند و متن اصلی دیالوگها را بخوانند، حال خوب یا بد. اما راهی به دنیای افلاطون‌پژوهی و شرکت در مباحث آن دنیا ندارند. و بعضی حتی بدرستی نمی‌دانند که آن مباحث چیست و مسائل بزرگ افلاطون‌پژوهی کدامند.

### ۳

قدمت کوشش برای تفسیر دیالوگها قریب ۲۳۷۰ سال است؛ این کار در داخل و خارج آکادِمیا از زمان وفات افلاطون آغاز شد.<sup>۱۷</sup> اما افلاطون‌پژوهی به معنای مورد نظر من تازه از ۱۸۰۴ با انتشار نخستین مجلد نخستین ترجمه آلمانی دوره دیالوگها (شامل فایدروس و لوسیوس و پروتاگوراس و لاکس) آغاز شد. مؤسس این افلاطون‌پژوهی کسی نیست جز فردریش شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴)، مترجم آن کتاب.<sup>۱۸</sup> اهمیت کار شلایرماخر در ترجمه نبود؛ راست اینکه آلمانی در کار ترجمه دیالوگها از سایر زبانهای مهم اروپا بسیار عقب بود. ترجمه لاتین مارسیلیو فیچینو از نیمه سده ۱۵ بارها چاپ و در سراسر اروپا توزیع شده بود.<sup>۱۹</sup> ایتالیاییان و فرانسویان از قریب دو قرن پیشتر ترجمه همه دیالوگها را در دست داشتند. در لندن در همان ۱۸۰۴ مجموعه ترجمه انگلیسی تمام آثار افلاطون در ۵ مجلد چاپ شد.<sup>۲۰</sup> شلایرماخر حتی پیشگام ترجمه آلمانی دیالوگها هم نیست؛ برخی و از جمله سومپوسیون پیشتر ترجمه شده بود. کار مهم شلایرماخر مقدمه‌هائی است که برای هر دیالوگ نوشت؛ بویژه مقدمه آغازین (Einleitung) که حدود ۳۰ صفحه و براستی مانیفستی برای افلاطون‌پژوهی است.<sup>۲۱</sup> شوربختانه عمر وفا نکرد و او نتوانست همه دیالوگها را ترجمه کند اما راهی نو در کار قرائت و تفسیر دیالوگها گشود. این راه نو از دیدگان پنهان نماند و مثلاً دو سال پس از درگذشت او ترجمه انگلیسی مقدمه‌ها در لندن منتشر شد.<sup>۲۲</sup>

شلایرماخر دریافت افلاطون متفکری است **یکتا** و چنین از سنت رایجی گسست که در آثار معاصرانش – ویلهلم گوتلیب تِنمان<sup>۲۳</sup> (۱۷۶۱-۱۸۱۹) و هگل<sup>۲۴</sup> – به اوج رسیده بود<sup>۲۵</sup> و افلاطون را فیلسوفی در میان فیلسوفان دیگر و بخشی از تاریخ فلسفه تلقی می‌کرد.<sup>۲۶</sup> عامل یکتایی افلاطون جز هنر والای نویسندگی او نبود. او آثارش را در فرم (قالب) جدید مشهور به **دیالوگ** نوشته و به این ترتیب از – به تعبیر شلایرماخر – «قوالب مرسوم ابراز عقاید فلسفی» گسسته بود.<sup>۲۷</sup> بداعت این فرم از دیده‌ی قدما پنهان نمانده بود<sup>۲۸</sup> اما همانند شلایرماخر در نیافته بودند که فرم و محتوا در کارهای افلاطون پیوند مستحکم دارند و این پیوند بینظیر افلاطون را بدل به نویسنده‌ای بزرگ و متفکری یکتا کرده و از همین روی به عقیده‌ی شلایرماخر واجب است «هر جمله» (و بنابراین هر برهان و سفسطه و شوخی و ...) با التفات به زمینه‌ی خاص دیالوگی و پیوند فرم و محتوا فهمیده و تفسیر شود.<sup>۲۹</sup>

#### ۴

در اواخر سده‌ی نوزدهم که هنوز رساله‌های دانشگاهی را به لاتین می‌نوشتند، در آلمان اصطلاح استاتوس کونائیس تیونیس (status quaestionis) که لفظاً یعنی «وضع پژوهش» و توسعاً یعنی «خلاصه‌ی نتایج پژوهشها در فلان حوزه تا فلان موقع» ابداع شد و سپس رواج بسیار یافت. این بحث مقدماتی را با شرح کوچکی از استاتوس کونائیس تیونیس افلاطون پژوهی خاتمه خواهیم داد.

(A). مهمترین مسئله‌ی بازمانده از عصر باستان که هنوز موجد بحثهاست این است: آیا افلاطون شکاک بوده یا دگماتیست؟ کریستوفر روو در بخش دوم مقاله‌ی شیوه‌های قرائت دیالوگهای افلاطون (نک یادداشت ۱۷) درباره‌ی این مسئله بحث مختصری کرده است. شکاک و دگماتیست را نباید به معنی مرسوم فهمید؛ واژه‌ی یونانی دگما (δόγμα) یعنی عقیده. مسئله این است که آیا افلاطون عقایدی داشته و اینها را از

دهان شخصیت‌های اصلی دیالوگها (سقراط، پارمنیدس، تیمائس، مسافر الثائی، مسافر آتنی) اعلام کرده است یا به تعبیر روو «هیچ تضمینی نیست که فرض کنیم افلاطون ضرورتاً می‌خواسته بگوید عقیده من همین است یا اینکه می‌خواسته عقیده ما همین باشد.» خواننده روو ممکن است گمان کند که این بحث به سود دگماتیستها پایان یافته است. برآستی که چنین نیست و در دو سه دهه اخیر حملات تازه کوبنده به جبهه دگماتیسم شده است.<sup>۳۰</sup>

(B). شلایر ماخر معتقد بود که افلاطون در سراسر دوران زندگی با چند مسئله مشخص درگیر بوده است. او پایه دیدگاهی را گذاشت که در انگلیسی unitarian approach نامیده می‌شود و می‌توانیم تفسیر قائل به وحدت فکری افلاطون بخوانیمش. پنج سال پس از درگذشت او کتاب مشهور کارل فردریش هرمان، تاریخ و دستگاه فلسفه افلاطونی، منتشر شد.<sup>۳۱</sup> هرمان نشانه تحولات فکری افلاطون را در دیالوگها می‌دید و پایه دیدگاهی را گذاشت که در انگلیسی developmental approach نامیده می‌شود و می‌توانیم تفسیر قائل به کثرت فکری افلاطون بخوانیمش. این مسئله از بزرگترین علل مجادلات دنیای افلاطون‌پژوهی است. در آغاز سده بیستم محل نزاع بود.<sup>۳۲</sup> در پایان سده بیستم محل نزاع بود.<sup>۳۳</sup> هنوز هم تمام نشده است.

(C). تفسیر قائل به کثرت فکری افلاطون از زمان نشر تاریخ و دستگاه فلسفه افلاطونی نیرومندترین جبهه دنیای افلاطون‌پژوهی بود اما در سه دهه اخیر چنان انتقادات استواری از آن کرده‌اند که دیگر نمی‌توان بسادگی گفت تفسیر غالب همین است. پاشنه آشیل این تفسیر معضل «گاهشماری» (Chronology) است. اگر افلاطون طرز فکرش را عوض کرده باشد باید بتوان گفت سیر فرگشتهای فکری او چه بوده است؛ پس باید بتوان گفت ترتیب تاریخی نگارش دیالوگها چیست. این گرهی نیست که آسان بتوان گشود. افلاطون‌پژوهان برای گشودنش به شیوه‌ای متوسل شده‌اند که

«سبک‌شناسی» (Stylometry) نام دارد. سبک‌شناسی (اگر نگویم مهمترین علت) بیشک از مهمترین علل نبردهای سه دههٔ اخیر افلاطون‌پژوهی بوده است. پیداست در «بحثی مقدماتی» بیش از این نتوان دربارهٔ آن گفت.

(D). شلایرماخر بر وحدت فرم و محتوا در دیالوگها تأکید داشت. همین نکتهٔ بظاهر ساده هم در دنیای پرتنش افلاطون‌پژوهی موجد اختلافات بسیار گشته است. آنان که علایق فلسفی دارند (و افلاطون را فیلسوفی برجسته همانند کانت و ارسطو محسوب می‌کنند) بر محتوا تأکید دارند و معتقدند که اصل در دیالوگها همانا استدلال (argument) است.<sup>۳۴</sup> آنان که علایق ادبی دارند (و افلاطون را هنرمندی بزرگ همانند شکسپیر و پروست محسوب می‌کنند) بر قالب دیالوگ تأکید دارند و معتقدند که اصل در دیالوگها همانا فرم (form) است.<sup>۳۵</sup> در سالهای اخیر جبههٔ تازه‌ای در کنار دو جبههٔ «ادبی» و «فلسفی» گشوده شده است که به «راه سوم» شهره است<sup>۳۶</sup> و خواهان آشتی آن دو جبهه و اعادهٔ بصیرت شلایرماخر. به مناسبت بحث از راه سوم مایلم اشاره کنم که چارلز گریسوولد از بزرگترین پژوهندگان این جبهه است و به اهتمام او مجموعه‌ای مقالهٔ ارزنده و تأمل‌انگیز در کتاب خوانشهای افلاطونی/نگارشهای افلاطونی منتشر شده. او در پیشگفتار این کتاب نوشته است:

اجماعی که اکنون در افلاطون‌پژوهی خواهی نخواهی پدیدار می‌شود باید ما را یاری دهد تا به دور انداختن تضاد خسته‌کنندهٔ روشهای «ادبی» و «فلسفی» پرداختن به آثار افلاطون راغب شویم. [...] شاید این دو اصطلاح در تعیین انواع مسائلی که موجب برگزینش جنبه‌های مختلف متن می‌شود همچنان به کار آیند اما تفسیر بخردانهٔ دیالوگ افلاطونی بایست که مرگب از هر دو روش باشد.<sup>۳۷</sup>



آن چهار فقره فقط بعضی **مسائل بزرگ افلاطون پژوهی** است، نه همه آنها.<sup>۳۸</sup> در سه دهه گذشته آثار متعددی منتشر شده است که عنوانشان تکوین پاسخهای نو و البته مسائلی نو را نوید می دهد: راههای نو در افلاطون پژوهی،<sup>۳۹</sup> پژوهشها و تفسیرهای نو درباره دیالوگهای افلاطون،<sup>۴۰</sup> به سوی تفسیری نو از افلاطون<sup>۴۱</sup> و مانند اینها که نشانه استمرار کوششهای افلاطون پژوهان است و بشارت آنچه جerald پرس اخیراً «تغییر مسیر افلاطون پژوهی»<sup>۴۲</sup> نامیده. اگر تکرار مدام کلمه راه (ὁδός) و تأکید بر تغییر مسیر در دیالوگها نشان علاقه افلاطون به این استعاره باشد<sup>۴۳</sup> شاید بشود گفت او اگر امروز می بود تغییر مسیر افلاطون پژوهی را نیز دوست می داشت. در دیالوگ پولیتیکوس (268D5) مسافر گمنام الثائی به سقراط جوان می گوید

πάλιν τοίνυν ἐξ ἄλλης ἀρχῆς δεῖ καθ' ἑτέραν ὁδὸν πορευθῆναι τινα.

[پس باید به سرآغاز برگردیم و سپس راهی دگر در پیش گیریم.]

هادی خردمندپور

۱۹ فوریه ۲۰۱۷

## یادداشتها

1. Plato, *Respublica*, VIII.546A2: ἐπεὶ γενομένῳ παντὶ φθορά ἐστὶν (cf. *Leges*, III.677A4: τὸ πολλὰς ἀνθρώπων φθορὰς γεγονέναι).
2. Gerald A. Press, *The State of the Question in the Study of Plato*, *SJPh* 34 (1996) 507: «[...] the study of Plato is carried on [...] by scholars in an astonishing diversity of fields: anthropology, archeology, art history, classical philology, city planning, drama, education, geography, history, law, literature, mathematics, medicine, music, penology, philosophy, politics, psychology, religious studies, rhetoric, and sociology.»
3. اصطلاح دورگه Platonische Forschung (صفت انگلیسی بعلاوه اسم آلمانی) از پاول شری است:  
Paul Shorey, *The Unity of Plato's Thought* (Chicago 1904) 3.  
اصطلاح Study of Plato از دیسکین کلی کمابیش معادل افلاطون پژوهی مورد نظر من است؛ رک  
Diskin Clay, *Platonic Studies and the Study of Plato*, *Arion* 2 (1975) 116–132.
4. W. K. C. Guthrie, *Twentieth Century Approaches to Plato*, in: *Lectures in Memory of Louise Taft Semple* (Princeton 1967) 1–18.
5. عنوان این دیالوگ را در فارسی معمولاً مهمانی یا ضیافت نوشته‌اند اما مدلول سومپوسیون برای یونانی کلاسیک با مدلول مهمانی/ضیافت برای ما یکی نیست. چیزی که ما مهمانی/ضیافت می‌نامیم، او هستیائو (ἑστιᾶω) - مشتق از نام هستیا، الهه پشتیبان ضیافتها و ساقی مهمانیهای خدایان - می‌نامید. هئورتائیس (ἑορταῖος) واژه دیگری به معنای مهمانی/ضیافت است. افلاطون بارها و از جمله در سومپوسیون (I74C2 و I97D3) از این دو واژه استفاده کرده است. به نظرم او هستیائو را دال بر مهمانی خصوصی کوچکی می‌دانست که حاضرانش معدودند (تیمیائیس I7A2) و هئورتائیس را دال بر مهمانی بزرگی می‌دانست که حضور هر کس در آن مجاز است (گرگیاس 447A5) و شاید بتوان هئورتائیس را به دلیل همین شمول عام به «سور» ترجمه کرد. واژگان یونانیان قدیم برای اقسام ضیافتها به این دو محدود نبود اما بحث فعلی مقدماتی و لذا محدود است. برای اطلاعات بیشتر درباره آن دو واژه نک  
Pierre Chantraine, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque*, t. 2 (Paris 1970) 356 & 379.
6. e.g. Michel Foucault, *Histoire de la sexualité*, t. 2: *L'usage des plaisirs* (Paris 1984).
7. e.g. Claude Calame, *I greci e l'eros: Simboli, pratiche e luoghi* (Bari 1992).
8. برای نمونه: دیمیتری گوتاس، کتاب «میهمانی» افلاطون در آثار عربی، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، معارف ۱۹ (۱۳۶۹) ۵۱–۸۲.
9. Frederick J. E. Woodbridge, *The Son of Apollo* (Boston 1929) vii–viii: «I am very conscious that my rendering of Plato is an interpretation. It represents, however, the Plato who, after repeated reading and after a studious attempt to deal with the documents in the case, has caught my imagination: the son of Apollo and not the founder of the Academy, the artist and not the metaphysician. I have a very strong suspicion that the Plato of the philosophers is more a product of a biased tradition than of Athenian culture, but I cannot prove it nor

would I attempt the proof. Yet I may say that there appears to me to be considerable evidence that the writers of commentaries and epitomes transformed Aristotelian references to Plato, which were illustrative, into a definition of the Platonic enterprise, thus linking Plato and Aristotle together as men with the same basic purpose but rivals in the execution of it. The Platonic writings, however, do not, even as a whole, reflect the same audience, the same intellectual temper and curiosity, or the same ancestry as do the writings of Aristotle. The contrast between the two men is like the contrast between the man of letters and the man of science. This, to me, is so evident that I have taken the man of letters to be something quite different from a man of science in disguise.» Cf. Charles Kahn, *Plato and the Socratic Dialogue* (Cambridge 1996) xiv: «The developmental view also presupposes that Plato writes dialogues like other philosophers write essays or treatises: in order to solve problems for himself, or to announce his solutions to the world. But this, I believe, is to misconstrue Plato's motive in writing.»

10. Paul Elmer More, *The Religion of Plato* (Princeton 1921) 124: «Plato was still a poet of the race of Homer and Pindar and Aeschylus, though the first of philosophers.» cf. Kahn, *op. cit.*, xiii: «My understanding of Plato reflects three quite different traditions. [...] Plato as a great dramatist who belongs in the company of Shakespeare and the Attic tragedians. [...] Plato's dialogues as central texts for Greek culture of the fourth century BC [...]. Finally, [...] Plato [as philosopher].»

۱۱. طرفه آنکه رابرت برامبو، افلاطون‌پژوه امریکائی، وایتهد را «پلاتونیست بزرگ عصر جدید» نامیده و پلاتونیست به عقیده وی «قطب مقابل افلاطون‌پژوه» است. عبارت برامبو (به نقل از حاشیه ۶ همان مقاله جرالدر پرس) این است: «the great modern Platonist (as opposed to Plato scholar)».

12. Alfred North Whitehead, *Process and Reality* [1929], ed. David Ray Griffin & Donald W. Sherburne (New York 1978) 39: «The safest general characterization of the European philosophical tradition is that it consists of a series of footnotes to Plato. I do not mean the systematic scheme of thought which scholars have doubtfully extracted from his writings. I allude to the wealth of general ideas scattered through them. His personal endowments, his wide opportunities for experience at a great period of civilization, his inheritance of an intellectual tradition not yet stiffened by excessive systematization, have made his writings an inexhaustible mine of suggestion.»

بسنجید با این مقاله مشهور فوکو درباره تبارشناسی فلسفه و رسیدن به این نتیجه که فلسفه کوششی است برای سرنگونی پلاتونیسم:

Michel Foucault, *Theatrum Philosophicum* [1970], trans. Donald F. Brouchard & Sherry Simon, in: *Essential Works of Foucault, 1954-1984*, ed. Paul Rabinow, vol. 2 (New York 1998) 343-368.

13. Wolfgang Kinzler, Wittgenstein Reads Plato, in: *Wittgenstein and Plato*, ed. Luigi Perissinotto & Begonia Ramón Cámara (New York 2013) 25-47.
14. Descartes, *Regulae*, III (AT 10: 367): «neque enim unquam, exempli gratiâ, Mathematici evademus, licet omnes aliorum demonstrationes memoriâ teneamus, nisi simus etiam ingenio apti ad quaecumque problemata resolvenda; vel Philosophi, si omnia Platonis & Aristotelis argumenta legerimus, de propositis autem rebus stabile iudicium ferre nequeamus: ita enim, non scientias videremur didicisse, sed historias.»

15. Myles Burnyeat, What Was 'the Common Arrangement'? An Inquiry into John Stuart Mill's Boyhood Reading of Plato, *Utilitas* 13 (2001) 1–32  
این مقاله در *Philologus* 145 (2001) 158–186 و *Apeiron* 34 (2001) 51–90 نیز منتشر شده است.
۱۶. نوشتن «احتمالاً» زیرا بعید است بتوان اثبات کرد اگر دیالوگها را نخوانده بود هرگز فیلسوف نمی شد. چه بسا فیلسوف شدن او اساساً مرهون آثار جرمی بنتام باشد.
17. Cf. C. J. Rowe, Methodologies for Reading Plato (2015), in: <[goo.gl/D8RjPF](http://goo.gl/D8RjPF)>  
ترجمه فارسی این مقاله بزودی منتشر خواهد شد.
۱۸. این ترجمه‌ها همچنان در آلمان منتشر می شود. نسخه آنلاین را در <[goo.gl/m3R2Eu](http://goo.gl/m3R2Eu)> می توان خواند.
۱۹. مرسومترین عنوانش *Divini Platonis opera omnia Marsilio Ficino interprete* (دوره آثار افلاطون الهی به ترجمه مارسیلیو فیچینو) بود.
20. *The Works of Plato, Viz. His Fifty-Five Dialogues, and Twelve Epistles*, trans. Floyer Sydenham & Thomas Taylor, 5 vols. (London 1804)
21. Friedrich Schleiermacher, Einleitung, in: *Platons Werke von F. Schleiermacher, ersten Theiles erster Band* (Berlin 1853) 5–36.
22. Schleiermacher, *Introductions to the Dialogues of Plato*, trans. William Dobson (London 1836; rep. New York 1973).
23. Wilhelm Gottlieb Tennemann, *System der platonischen Philosophie*, 4 Bdn. (Jena 1792–95); *Geschichte der Philosophie*, 11 Bdn. (Leipzig 1798–1819).
24. Georg Wilhelm Friedrich Hegel, *Vorlesungen über die Geschichte der Philosophie*, 3 Bdn. [*Werke in 20 Bänden*, hg. Eva Moldenhauer & Karl Markus Michel, Bd. 18–20] (Frankfurt a. M. 1971).
۲۵. و تا اندازه کمتر در کار مورخ فلسفه و استاد دانشگاه ماربورگ، دیتریش تیده‌مان (۱۷۴۸–۱۸۰۳)؛ رک  
Dietrich Tiedemann, *Theätet, oder, Über das menschliche Wissen* (Frankfurt a. M. 1794);  
Thomas Alexander Szlezák, Schleiermachers „Einleitung“ zur Übersetzung von 1804: Ein Vergleich mit Tiedemann und Tennemann, *Antike und Abendland* 43 (1997) 46–62.
26. Hans-Georg Gadamer, *The Beginning of Philosophy*, trans. Rod Coltman (New York 1998) 12:  
«In my opinion, Schleiermacher deserves the credit for allowing Plato to be studied again not only as a writer but also as a dialectical and speculative thinker. In contrast to Hegel, Schleiermacher had a particular feeling for the individuality of phenomena.»  
دسترس به ترجمه فارسی برایم مقدور نشد: هانس-گئورگ گادامر، آغاز فلسفه، ترجمه عزت‌الله فولادوند (تهران ۱۳۸۲) فصل ۱.
27. Schleiermacher, Einleitung, *op. cit.*, 8: «Dies leuchtet gewiß einem jeden von selbst ein; denn niemand wird in Abrede sein, daß außer den allgemeinen Schwierigkeiten, die es hat, irgendeinen andern als den Gleichgesinnten auf dem Gebiete der Philosophie gründlich zu verstehen, in Beziehung auf den Platon noch als eigentümliche Ursach hinzukommt seine gänzliche Abweichung von den üblichen Formen der philosophischen Mitteilung.» Cf. Albert Levi, *Philosophy as Literature: The Dialogue*, *Philosophy* 9 (1976) 1–20; John

Beverluis, *Cross-Examining Socrates* (Cambridge 2000) 20–26; Ruby Blondell, *The Play of Character in Plato's Dialogues* (Cambridge 2002) 37–52.

28. e.g. Diogenes Laertius, *Vitarum Philosophorum*, 3.47–48: Διαλόγους τοίνυν φασι πρώτον γράψαι Ζήνωνα τὸν Ἐλεάτην· Ἀριστοτέλης δὲ ἐν πρώτῳ Περὶ ποιητῶν Ἀλεξάμενον Στυρέα ἢ Τήιον, ὡς καὶ Φαβωρίνος ἐν Ἀπομνημονεύμασι. Δοκεῖ δὲ μοι Πλάτων ἀκριβῶσας τὸ εἶδος καὶ τὰ πρωτεῖα δικαίως ἂν ὥσπερ τοῦ κάλλους οὕτω καὶ τῆς εὐρέσεως ἀποφέρεσθαι.
29. Schleiermacher, Einleitung, *op. cit.*, 14: «denn wenn irgendwo, so ist in ihr Form und Inhalt unzertrennlich, und jeder Satz nur an seinem Orte und in den Verbindungen und Begrenzungen, wie ihn Platon aufgestellt hat, recht zu verstehen.» Cf. Rudolf Hirzel, *Der Dialog: Ein literarhistorischer Versuch* (Leipzig 1895) I: 174–177.
30. Michael Frede, Plato's Arguments and the Dialogue Form, in: *Methods of Interpreting Plato and his Dialogues*, ed. James Klagge & Nicholas D. Smith (Oxford 1992) 201–219; Debra Nails, Mouthpiece, Schmouthpiece, in: *Who Speaks for Plato?*, ed. Gerald A. Press (Lanham 2000) 15–26; J. Angelo Corlett, *Interpreting Plato's Dialogues* (Las Vegas 2005).
31. Karl Friedrich Hermann, *Geschichte und System der platonischen Philosophie* (Heidelberg 1839).
32. Shorey, *op. cit.*; Hans Raede, *Platons philosophische Entwicklung* (Leipzig 1905).
33. Kahn, *op. cit.*; Gregory Vlastos, *Socrates, Ironist and Moral Philosopher* (Ithaca 1991) 45–106; Kahn, Vlastos's Socrates, *Phronesis* 37 (1992) 233–258; Debra Nails, *Agora, Academy, and the Conduct of Philosophy* (Dordrecht 1995) 53–135.

۳۴. درست به دلیل تأکید بر استدلال و نادیده گرفتن فرم بود که ویلیام گاثری آن اشتباه رسوا را درباره لوسیوس مرتکب شد و گفت «لوسیوس دیالوگ موفق نیست. حتی خود افلاطون موافق [ارزیابی من] است.» نک 143 Guthrie, *A History of Greek Philosophy*, vol. 4 (Cambridge 1975). از نابختاری او یازده سال بعد این مقاله اساسی منتشر شد و کل مسیر پژوهش درباره لوسیوس تغییر کرد:

David B. Robinson, *Plato's Lysis: The Structural Problem*, *ICS* II (1986) 63–83.

و افلاطون پژوه بزرگ قرن بیستم به مرتبه مفسری شکست خورده که باید «آینه عبرت» باشد سقوط کرد. برای تفسیری نو و خارق العاده رک مقاله فرانسیسکو گونسالس، افلاطون پژوه اسپانیایی ساکن کانادا:

Francisco J. Gonzalez, *How To Read a Platonic Prologue: Lysis 203A–207D*, in: *Plato as Author*, ed. Ann N. Michelini (Leiden 2003) 15–44.

گری الن اسکات، افلاطون پژوه امریکائی، در ستایش این مقاله (همان کتاب، ص ۶۷) نوشت:

Professor Gonzalez is working in a narrowly restrictive context, spanning fewer than five Stephanus pages, in which three issues are introduced that prove crucial for understanding the rest of the dialogue. His intensely focused analysis of the prologue to the *Lysis*—a dialogue that provoked a commentator as astute as W. K. C. Guthrie to declare, “Even Plato can nod”—demonstrates the rewards that redound from paying close attention to a relatively short passage of text in which the major themes of the conversation to follow are foreshadowed and contextualized. [...]. Professor Gonzalez's paper is a richly textured, tightly constructed exegesis of the prologue to Plato's *Lysis*.

برای بررسی جامع تفاسیر لوسیوس در سده ۱۹ و ۲۰ رک

Antoni Bosch–Veciana, *Amistat i unitat en el Lisis de Plató: El Lisis com a narració d'una συνουσία dialogal socrática* (Barcelona 2003) 44–149.

35. e.g. David M. Halperin, Plato and the Erotics of Narrativity, in: *Methods of Interpreting Plato and his Dialogues*, ed. James Klagge & Nicholas D. Smith (Oxford 1992) 93–129; Love's Irony: Six Remarks on Platonic Eros, in: *Erotikon: Essays on Eros, Ancient and Modern*, ed. Shadi Bartsch & Thomas Bartscherer (Chicago 2005) 48–58.

۳۶. نک یادداشت ۳۹.

37. Charles L. Griswold, Preface, in: *Platonic Readings/Platonic Writings*, ed. ib. (University Park 2001) x–xi: «The emerging consensus in Platonic scholarship should help motivate us to drop the tired contrast between “literary” and “philosophical” approaches to Plato. [...] Although the terms might still be useful as designating types of questions that pick out different aspects of the text, a sound interpretation of a Platonic dialogue must combine both approaches.»

۳۸. اصلاً می‌توان همهٔ مسائل دنیائی که پیوسته در دگرگونی و انقلاب است، فهرست کرد؟ محض نمونه اخیراً میریام برد روشی نو و بیسابقه برای تفسیر دیالوگها یافته و به این ترتیب مسائلی نو هم البته مطرح شده است؛ رک

Miriam Byrd, The Summoner Approach: A New Method of Plato Interpretation, *JHPb* 45 (2007) 365–381.

39. *The Third Way: New Directions in Platonic Studies*, ed. Francisco Gonzalez (Lanham 1995).
40. *Plato's Dialogues: New Studies and Interpretations*, ed. Gerald A. Press (Lanham 1993).
41. Giovanni Reale, *Per una nuova interpretazione di Platone* (Milano 2010).
42. Gerald A. Press, Changing Course in Plato Studies, in: *Second Sailing: Alternative Perspectives on Plato*, ed. Debra Nails & Harold Tarrant (Helsinki 2015) 187–196.

۴۳. محض نمونه در پولیتیا 435C7–D5: گفت «معتقدم که ابداً هم مسئلهٔ ساده‌ای نیست و چه بسا ای سقراط راست گفته‌اند که هر آنچه والاست آسان بدست نمی‌آید.» گفتم «بظاهر که همینطور است؛ ولی ای گلاؤکن این را خوب بدان که به گمانم با روشها و طرقی همچون همین که اکنون در لوگوسهایمان بکار بسته‌ایم هرگز نخواهیم توانست به فهمی دقیق از این مسئله دست یابیم؛ راه و طریق دیگری برای رسیدن به آن فهم هست – از این یک طولانیتر و پیمودنش دشوارتر – و کاش بتوانیم در آن راه به پاسخی دست یابیم که از پاسخهایی که در خلال گفتگوها و پژوهشهای قبلی بدست آورده‌ایم بدتر نباشد.»